

باسمه تعالی

جهت ثالث محقق خوئی در بیان برهان لم ترتب

بحث به جهت ثالث رسید. محقق خوئی در اینجا دو نکته را توضیح می‌دهد نکته اول اینکه قوام ترتب به این است که امر به اهم اطلاق دارد و حتی در فضای فعلیت امر به مهم امر به اهم باقی است و باید بررسی کرد که ترتب بر اساس مبنای ما و استادمان محقق نائینی در باب تقابل مطلق و مقید چگونه درست می‌شود و نکته دوم اینکه این مطلب که امر به اهم فعلیت دارد و حتی در ظرف فعلیت امر به مهم، امر به اهم فعلی است مستلزم جمع بین ضدین نیست.

توضیح نکته اول در جهت ثالث کلام محقق خوئی

نکته اول: ^۱ مسلم است که واجب به اضافه الی الوجود و عدم الطبیعی اطلاق دارد زیرا هیچ واجبی را نمی‌شود به وجود طبیعی مقید کرد یعنی گفته شود که بعث و طلب به طبیعی به قید وجود تعلق گرفته است کما اینکه به عدم طبیعی هم نمی‌توان مقید کرد. در ناحیه ترک هم همین طور است یعنی در زجر هم نمی‌توان گفت که مثلاً کذب مقید به حال وجود کذب، مورد نهی و زجر است و مطلوب ترکش است، و مقید به عدم هم مورد نهی و زجر نمی‌تواند باشد زیرا تحصیل حاصل است. خلاصه بعث و زجر به طبیعی تعلق می‌گیرد، لکن تصویر این مسأله باید بر اساس مبنای در مطلق و مقید درست باشد و اگر این درست شود، بقاء فعلیت امر به ازاله در حالی که معصیت شده است را می‌توان درست کرد و گفت ازاله به قید وجود و عدم متعلق امر نیست لذا وقتی ازاله معصیت شود باز بعث باقی است. تصویر این مطلب بر اساس مبنای محقق نائینی در مطلق و مقید که قائل به عدم و مکله است کمی سخت است زیرا عدم ملکه در جایی است که شأنیت ملکه وجود داشته باشد و اگر گفتیم شأنیت تقیید بعث به وجود، نیست و امکان ندارد، پس از نبود قید، اطلاق در نمی‌آید و نمی‌توان گفت که اطلاق داریم و لذا صل نمی‌تواند مقید

^۱ محاضرات فی اصول الفقه (طبع مؤسسة احیاء آثار السید الخوئی)؛ ج ۲؛ ص ۴۱۱. «الجهة الثالثة: لا إشكال فی إطلاق الواجب بالاضافة إلی وجوده وعدمه -

بمعنی تعلق الطلب بالماهیة المعراة عن الوجود والعدم...»

به وجود و عدم شود و مطلق هم نیست زیرا اطلاق در جایی است که شأنیت تقیید باشد. حال که اطلاق و تقیید ممکن نیست آیا می شود از کلام محقق نائینی استفاده کرد و سراغ نتیجه اطلاق و تقیید رفت، چنانچه در بحث قصد امر گفته شد که با دو جعل (امر) مشکل را حل کنیم و با متمم جعلی قصد امر اول را بیاوریم که این نتیجه التقیید می شد یا در مسأله اشتراک احکام امکان نداشت حکم را مختص به عالمین کرد، لذا از راه نتیجه اطلاق و از باب نبود متمم، یک چیزی به نام نتیجه الاطلاق قائل شدیم و اشتراک را در آوردیم، لذا در مثل قصد امر، نتیجه تقیید با دو بیان حاصل می شد و در یک جا مثل اشتراک، به خاطر نبود دو بیان، نتیجه اطلاق قائل شدیم. آیا در اینجا درست است که محقق نائینی ولو نمی تواند از راه اطلاق لحاظی مشکل را حل کند زیرا شأنیت تقیید ندارد تا اطلاق درست شود ولی می تواند از راه نتیجه تقیید و نتیجه اطلاق مشکل را حل کند؟ محقق خوئی می گوید این راه نیز امکان ندارد، زیرا اینجا مشکل ثبوتی است که با ده بیان و جعل هم نمی توان مشکل را حل کرد و جایی می توان از این حرفها استفاده کرد که مشکل اثباتی و بیانی باشد، نه ثبوتی مثل قصد امر که مشکل ثبوتی داشت و مرحوم مظفر در باب اشتراک احکام بین عالم و جاهل نیز همین را گفت زیرا اختصاص احکام به عالم مستلزم دور بود و نمی شد حکم را مقید به علم کرد زیرا حکم مقدم بر علم است و معلوم متعلق علم است و مشکل تقدم شیء علی نفسه لازم می آمد. مانحن فیه نیز مقید کردن بعث به وجود، تحصیل حاصل است، مقید کردن متعلق به عدم جمع متناقض است و این یک مشکل ثبوتی است و با الف (هزار) بیان هم نمی توان مشکل را حل کرد، لذا با راه حلی به نام نتیجه اطلاق و نتیجه تقیید نمی توان مشکل را حل کرد. کأن محقق نائینی نتوانسته است اولاً بر اساس تقابل بین مطلق و مقید و ثانیاً به خاطر مشکل ثبوتی که در تقیید به وجود و عدم وجود دارد اطلاق امر اهم را درست کند.

بعد محقق خوئی طبق مبنای خودش هم بیان می کند البته ما مشکل نداریم زیرا ما تقابل را ضدان لاثالث می دانیم نزد شارع زیرا اینها ضدان لاثالث اند زیرا اهمال ثبوتی امکان ندارد در غیر شارع اشکال ندارد که اهمال و غفلت لازم آید اشکال ندارد که ثوبتاً اهمال داشته باشیم ولینزد شارع که همان معنا ندارد اگر تقیید استحاله داشت قطعاً موجب اطلاق می شود و چاره ای جز این نیست و این ها دو امر وجودی اند که ثالث ندارند و لذا یا تقیید است یا

اطلاق و جون تقييد محال است پس اطلاق درست است و يك امر به ازلايه داريم كه نه مقدي به وجد ازاله است و نه عدم ازاله و در فضاي عدم ازاله هم اين امر به مطلق ازاله باقي است در فضاي عصيان امر به ازاله كه منجر به عدم ازاله است امر به ازاله باقي است.

سوال فعليت از نظر ايشان متوقف بر قدرت شد در حالي كه حين انجام مهم قدرت بر انجام اهم ندارد؟
جواب: فعليت از نظر ايشان متوقف بر قدرت است و اينجا فرض اين است كه ازاله مقدور مكلف است پس فعليت هم دارد و لذا بعث به ازاله همچنان است.

محقق خوئي قبلا گفتند كه اگر تكليفي آني باشد تكليف از بين مي رود از باب نبود موضوع ولي اگر فرض كلام در جايي است كه ازاله واجب تدريجي است و فوري نيست كه اگر آن اول انجام ندهد موضوعش منتفي شود و با عصيان از بين برود، لذا مي تواني توبه كني و برگرددي و فرض امتثال امكان دارد، اين طوري است كه انحلال پيدا مي كند به واجبات متعدده كه عصيان هاي متعدد به دنبال دارد. به حسب آفات كه امتثال امكان دارد تا حالا عصيان كرده است به اين مقدار كه فوري را عصيان كردي ولي وقتي مي رود امتثال كند فوريتش سر جاي خودش است و عصيان هم باقي است.

سوال: ما قبلا به محقق خوئي اشكال كرديم كه طبيعي ماهيت ليسيده است و براي لحاظ ها ظرفيت قائل هستيم.
جواب: ما قبلا اشكالي به محقق خوئي كرديم و گفتيم شما مي گويد كه لحاظ قيد است و ما گفتيم كه لحاظ ها ظرف هستند و در خارج يك طبيعي بيشتري نداريم و اگر اين گونه شد كه يك طبيعي وجود دارد و ديگر حيث لحاظي در كار نيست پس بحث اطلاق و تقييد بعث مطرح نيست و اگر لحاظ را قيديت بدهيم اشكال كه همه قيود لحاظ ذهني بايد شوند و اين اشكال را به محقق خوئي قبلا كرديم و مرحوم مظفر هم اين را توضيح دادند.

پس بيان محقق خوئي اين است كه اگر تقابل را ضدان لائالتي تصوير كنيم در اين فضا مي توان اطلاق را لحاظ كرد زيرا تقييد محال است و لذا بايد اطلاق باشد ولي محقق نائيني تقابل را عدم و ملكه گرفت، لذا با توجه به اينكه تقييد استحاله ثبوتي دارد و با الف بيان هم مشكل حل نمي شود لذا نه اطلاق و نه نتيجه اطلاق، هيچكدام نيست.

بحث درباره این بود که در فضای محقق نائینی باید ترتب را حل کنیم و حل ترتب به این است که در قدم اول ثابت کنیم که امری به اهم در فضای فعلیت مهم که همان فضای ترک و عصیان اهم است همچنان باقی است که باید دید که این مسأله طبق مبنای محقق نائینی که قائل به ترتب است چگونه درست می‌شود؟ محقق خوئی برای درست کردن نکته اول طبق مبنای محقق نائینی می‌فرماید: کاری به مطلق و مقید بودن تکلیف نداریم، بلکه تکلیف باقی است زیرا مقدور مکلف است زیرا موجدی برای سقوط تکلیف نیست. درست است که بر مبنای محقق نائینی تکلیف به اهم نه مقید است و نه مطلق - مقید نیست زیر تحصیل حاصل است و مطلق هم نیست زیرا تقیید امکان ندارد - ولی ارتفاع مطلق و مقید اشکال ندارد زیرا عدم و ملکه هستند و ارتفاعشان جایز است پس این تکلیف مقید نیست، مطلق هم نیست ولی تکلیف وجود دارد زیرا فعلیت دارد زیرا مقدور است و ما چون حدوداً و بقاء قدرت بر امتثال داریم، تکلیف فعلی است و برای فعلیت چیزی جزء قدرت نمی‌خواهیم. و درستی تکلیف را از باب قدرت درست می‌کنیم، نه از باب مطلق و مقید، زیرا این نه مطلق است و نه مقید است. مقدور مکلف است زیرا ازاله برایم حدوداً و بقاء مقدور است. ازاله موضوع دارد توان فعلی و ترکش را دارم و اگر در آن اول ترکش کردم معلوم است که مقدور بوده ترک کردم و اگر قدرت بر ترک دارم معلوم که قوت بر فعل هم دارم حالا که قوت دارم تکلیف دارم لذا کلام محقق خوئی به این بازگشت که ما توانسیم اشتراک تکلیف به اهم را در فضای ترک اهم ثابت کنیم. پس رکن اول ترتب درست شد.

توضیح نکته دوم در جهت ثالث کلام محقق خوئی

پس رکن اول ترتب این بوده که در فضای امتثال مهم و عصیان اهم، تکلیف به اهم هم باقی است. اما رکن دوم کلام محقق خوئی این است که این جمع ضدین نیست.

محقق خوئی می‌فرماید: نسبت جمع بین دو تکلیف با ترتب نسبت دو طرف نقیض است زیرا ثابت خواهیم کرد که هر جا دنبال جمع هستیم، فروضی داریم که این فروض یک جامعی دارند که نقیض آن در ترتب مطرح است و لذا

در عین حالی که امر به اهم، در حال ترک به اهم فعلیت پیدا کرده است ولی این امر به اهم فعلی، به معنای جمع بین ضدین نیست، زیرا جمع چهار فرض دارد:^۲

فرض اول: بعضی وقت‌ها مولى می‌گوید بین دو چیز جمع کن که ثوبتاً و سقوطاً با یکدیگر هستند و این‌ها با هم می‌آیند و با هم دیگر ساقط می‌شود یعنی تا با هم نباشند تکلیف ساقط نمی‌شود. ما بعداً خواهیم گفت که این‌ها دو تکلیف نیست بلکه یک واجب هستند مثل اقل و اکثر ارتباطی که بین رکوع و سجود بود و تا با هم نباشند مصلحت حاصل نمی‌شود و اگر با هم نباشند امر ساقط نمی‌شود زیرا ارتباطی هستند.

فرض دوم: این که دو تکلیف داشته باشیم که مولى امتثال مقید به همدیگر را بخواهد یعنی مولى به مکلف می‌گوید اگر خواستی این را امتثال کنی مقید به دیگری امتثال کن و دومی را هم مقید به اولی امتثال کند و از هر دو طرف امتثال مقید را می‌خواهد.

فرق اولی با دومی این است که اولی عملاً یک تکلیف است ولی دومی دو تکلیف است ولی امتثالشان به یکدیگر وابسته است.

فرض سوم اینکه دو تکلیف داریم که یکی مقید به دیگری است ولی دومی مطلق است. اگر تکلیف به الف امتثال به این است که تکلیف به ب امتثال شود دو تکلیف است که در وادی امتثال به یکدیگر مقید شده است ولی گاهی وقت‌ها امتثال اولی مقید به دومی است ولی امتثال دومی مطلق است.

فرض چهارم اینکه دو تکلیف مطلق هستند.

جمع این چهار فرض به این می‌گردد که در فرض اول نفس جمع عنواناً مامور به است، مرکب اعتباری است که در واقع اقل و اکثر ارتباطی این گونه است یک جمعی دارم در عنوان که خود این عنوان مامور به است. در فرض دوم

^۲. محاضرات فی اصول الفقه (طبع مؤسسة احیاء آثار السید الخوئی)؛ ج ۲؛ ص ۴۱۳. أو فقل: إن طلب الجمع بین فعلین فی الخارج یتصور علی صور أربع، وما نحن فیه لیس من شیء منها.

و سوم عنوان جمع تکلیف نیست ولی واقع جمع مطلوب مولی است یعنی دو تکلیف است ولی در مقام تحقق این ها با همدیگر هستند والا دو تکلیف هستند با این فرق که در فرض دوم واقع جمع طرفینی است و فرض سوم واقع جمع یک طرفی است و در فرض چهارم جمع نه عنوانا و نه واقعا مطلوب مولی نیست بلکه مولی می گوید من دو تکلیف مستقل می خواهم. اگر کسی این چهار تا را تصویر کرد، می فهمد که در ترتب چیزی داریم که مقابل این ها است. اصلا جمعی محقق نمی شود و جمع ضد مطلوب مولی است. در این چهار تا فرض که بدترین حالت بود، فرض چهارمی بود که جمع مطلوب نبود ولی جمع مغل هم نیست ولی در ترتب حالتی داریم که جمع مغل است. می خواهد نشان بدهد که بقاء امر به اهم که در فرض اول با مبنای محقق نائینی درست کردیم از دورنش جمع بین ضدین در نمی آید بلکه فی طرف تقیض از جمع است، لذا ترتب مشکل ثبوتی ندارد. اگر بتواند این کار را ردیف کند قدم خوبی برداشته است زیرا لم ترتب این جمله است که آیا ترتب مستلزم جمع بین ضدین است یا نه؟ ایشان می خواهد بگوید که در ترتب جمع نیست حتی بدترین حالت جمع که جمع بالعرض است نه واقع جمع و نه عنوان جمع مطرح است که فرض چهارم است در ترتب در طرف تقیض از این جمع هستیم.

مقرر: حسن مهاجری